



فارسی پنجم دبستان

آموزگار: سمانه باقری

حکایت

بوعلی و بانگ گاو



یکی از بزرگان، بیمار شده بود، چنان که تصوّر می کرد، گاو شده است. پس همه روز، بانگ می کرد و این و آن را می گفت: «مرا بکشید که از گوشت من هریسه، نیکو آید.»

کار او به درجه‌ای بکشید که هیچ نمی خورد و اطبا در معالجت عاجز ماندند. سرانجام، خواجا ابوعلی سینا را آوردند تا او را علاج کند.

خواجه، قبول کرد و گفت: «گاو کجاست تا او را بکشم؟!»

جوان، همچو گاو، بانگی کرد، یعنی اینجا هستم!

خواجه ابوعلی گفت: «او را به میان سرای آورید و دست و پای او را ببندید و بخوابانید.»

خواجه بوعلی گفت: «او را به میان سرای آورید و دست و پای او را ببندید و بخوابانید.»

بیمار چون آن شنید، بدوید و جلو آمد، و بر پهلوئی راست، خُفت و پای او سخت بستند. پس خواجه بوعلی بیامد و کارد بر کارد مالید و نشست و دست بر پهلوئی او نهاد، چنان که عادت قصابان باشد. پس گفت: «وه! این چه گاو لاغری است! این را نمی توان کشت، علف دهیدش تا فربه شود.»

پس، خواجه، برخاست و بیرون آمد و حاضران را گفت: «دست و پای او را بگشایید و خوردنی، آنچه فرمایم پیش او برید و او را گویند: بخور تا زود فربه شوی.»

چنان کردند که خواجه گفت. خوردنی پیش او بردند و او می خورد، بدان امید که فربه شود، تا او را بکشند. پس، یک ماه سپری شد و چنان که خواجه بوعلی فرموده بود، کاملاً صحت یافت.

یکی از بزرگان، بیمار شده بود، چنان که تصوّر می‌کرد، گاو شده است. پس همه روز، بانگ می‌کرد و این و آن را می‌گفت: «مرا بکشید که از گوشت من هر یسه، نیکو آید».

معنی: روزی روزگاری یکی از بزرگان بیمار شد و توهم می‌زد که گاو شده است. او مدام فریاد می‌زد: «مرا بکشید و از گوشتم حلیم پزید، خیلی خوشمزه می‌شود!»

کار او به درجه‌ای بکشید که هیچ نمی‌خورد و اطبّا در معالجت عاجز ماندند. سرانجام، خواجه ابوعلی سینا را آوردند تا او را علاج کند.

معنی: وضعیت بیمار آنقدر بد شده بود که غذایی نمی‌خورد و هیچ پزشکی نتوانست او را درمان کند. در نهایت ابوعلی سینا را آوردند

جوان، همچو گاو، بانگی کرد، یعنی اینجا هستم!
معنی: بیمار که توهم گاو بودن داشت، مثل گاو صدا کرد و گفت: «من اینجا هستم!»

خواجه بوعلی گفت: «او را به میان سرای آورید و دست و پای او را ببندید و بخوابانید.»

معنی: ابوعلی سینا دستور داد که بیمار را به وسط حیاط بیاورند، دست و پایش را ببندند و او را به زمین بخوابانند.

بیمار چون آن شنید، بدوید و جلو آمد، و بر پهلوی راست، خُفت و پای او سخت بستند.

معنی: بیمار که این حرف‌ها را شنید، سریع جلو آمد و روی زمین دراز کشید و پای بیمار را محکم بستند.

پس خواجه بوعلی بیامد و کارد بر کارد مالید و نشست و دست بر پهلوی او نهاد، چنان که عادت قصابان باشد. پس گفت: «وه! این چه گاو لاغری است! این را نمی‌توان کشت، علف دهیدش تا فربه شود».

معنی: خواجه ابوعلی چاقو ها را روی هم کشید و وانمود کرد که می‌خواهد گاو را قصابی کند. او در حالی که دستش را روی پهلوی بیمار می‌گذاشت، گفت: “وای! این گاو خیلی لاغر است! نمی‌شود آن را کشت. باید به او علف بدهیم تا چاق شود!”

پس، خواجه، برخاست و بیرون آمد و حاضران را گفت: «دست و پای او را بگشایید و خوردنی، آنچه فرمایم پیش او برید و او را گویند: بخور تا زود فربه شوی».

معنی: سپس خواجه ابوعلی از اتاق خارج شد و به اطرافیان بیمار گفت: “دست و پای او را باز کنید و به او غذا بدهید. به او بگویند که باید بخورد تا چاق شود.”

چنان کردند که خواجه گفت. خوردنی پیش او بردند و او می خورد، بدان امید که فربه شود، تا او را بکشند.


معنی: حاضران طبق دستور خواجه ابوعلی عمل کردند. بیمار با اشتیاق شروع به خوردن کرد، زیرا امیدوار بود که چاق شود و او را نکشند.

پس، یک ماه سپری شد و چنان که خواجه ابوعلی فرموده بود، کاملاً صحت یافت.

معنی: یک ماه گذشت و بیمار با مراقبت‌های خواجه ابوعلی و توهمی که از گاو بودن در ذهنش ایجاد شده بود، به طور کامل سلامتی خود را به دست آورد.

پیام حکایت: پرهیز از توهم و خیال پردازی و صبوری برای حل مشکلات

چهارمقاله، نظامی عروضی

مفهوم این حکایت با کدام مثل تناسب دارد؟ 

قدر عافیت، کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

هر سخن جایی و هر نکته، مکانی دارد.

بخور بخواب، کار من است؛ خدا نگاه دار من است.

بخور تا توانی به بازوی خویش

عقل سالم در بدن سالم است.